

مرگ یک رؤیا؛ بازخوانی شکست ارتش عراق

سید عبدالامیر نبوی

شکست عراق و ناتوانی ارتش این کشور از رویارویی مؤثر با نیروهای نظامی آمریکا و انگلیس، اظهارنظرها و تحلیلهای گوناگونی را به دنبال داشته است. از یک سو، می توان از کسانی نام برد که بر تزلزل درونی ارتش عراق و عدم توانایی آن برای رویارویی با ارتشهای فوق مدرن مهاجم انگشت می گذارند، و از سوی دیگر عده ای هم شکست ارتش عراق را معلول خیانتها و مذاکرات پشت پرده می دانند.

بر اساس تحلیل نخست، استراتژیهای دفاعی و تهاجمی عراق هیچگاه نمی توانست مانعی جدی در راه پیشروی سربازان آمریکایی و انگلیسی ایجاد کند؛ در واقع، در یک طرف ارتشی آموزش دیده، تازه نفس و مجهز مشاهده می شد که از استراتژیهای دفاعی و تهاجمی عصر جدید (پس از فروپاشی شوروی) نیز بهره می گرفت، و در طرف دیگر ارتشی قرار داشت بی انگیزه و خسته از گذر سالها جنگ بی ثمر که تجهیزاتش، همچون برنامه های جنگی اش، فقط برای کنترل و سرکوب ملت عراق و یا قدرت نمایی برای همسایگان کارایی داشت. باران بمبها و موشکها در روزهای نخست جنگ نیز ته مانده رمق و انگیزه سربازان این ارتش را از بین برد. اما طبق تحلیل دوم، شکست عراق بیش از ناتوانی نیروهای نظامی این کشور، به رایزنیهای سیاسی و خیانت عده ای از دولتمردان عراقی برمی گردد. در این حالت، گاه خود صدام مسئول دانسته می شود و گاه رهبران و فرماندهان رده های بعد

دکترین جنگ پایدار

رضانصری

رئیس جمهور آمریکا، از عرشه ناو آبراهام لینکلن، در جمع نظامیان ایالات متحده و در یک فضای نمایشی و آکنده از خودنمایی و آمریکایی، که با فرود آمدن جت جنگی S3B-Viking حامل پرزیدنت بر عرشه کشتی آغاز گردید، به جهانیان خبر از پایان «نبرد» عراق و پیروزی در «عملیات عمده» نظامی داد. تأکید مکرر جرج بوش بر واژه نبرد (Battle) به جای «جنگ» و پرهیز وی از اعلام قطعی پیروزی کشورش، نشان از چند نکته دارد:

۱- اعلام پیروزی یا پذیرش پایان جنگ، ایالات متحده را موظف به تبعیت از یک سری قوانین بین‌المللی می‌کند، که از جمله می‌توان به آزادسازی فوری اسرای جنگی (مطابق اصل ۱۱۸ کنوانسیون ژنو)، ممانعت از تعقیب امرای عراقی و پذیرش رسمی تعهدات یک کشور «اشغالگر» اشاره نمود. در قوانین بین‌الملل (از جمله اصل ۴۲ کنوانسیون ۱۹۰۷ لاهه)، وظایف کشور اشغالگر در برابر ملت اشغال شده به چهار اصل زیر تقسیم شده است:

الف- نیروی اشغالگر نمی‌تواند به واسطه «اشغال»، حق حاکمیت بر سرزمین اشغالی را منحصر به خود سازد؛

ب- «اشغال» به عنوان یک مرحله انتقالی محسوب شده که طی آن، تا زمان استقرار یک دولت دائمی، تمامی

←

به عنوان خائن اصلی معرفی می‌شوند. این تحلیلگران، دلیل قابل توجهی را ذکر می‌کنند و آن، سقوط سریع و ساده پایتخت است، در حالی که نیروهای زبده «گارد ریاست جمهوری» وظیفه دفاع از این شهر را برعهده داشتند و انتظار می‌رفت که نبرد سرنوشت‌ساز در بغداد صورت گیرد. ضمن آنکه عراقیها در جنوب این کشور، به ویژه در بصره، توانستند با دفاع مودی، نیروهای مهاجم را تا حدی زمین گیر کنند و نشان دهند که تواناییهایی برای مقاومت و مقابله دارند. به نظر می‌رسد که تفاوت این دو نوع تحلیل ناشی از دو نوع نگاه به تواناییهای نظامی عراق باشد. در تحلیل نخست، بیشتر بر شاخصهای کیفی تأکید می‌شود، از این رو شکست عراق «طبیعی» ارزیابی می‌شود، در حالی که در تحلیل دوم، شاخصهای کمی بیشتر مورد توجه است لذا ناکامی عراقیها «تعجب آور» به نظر می‌رسد.

در هر صورت و بنابه هردلیلی، عراق شکست خورد و عموم پیش‌بینیهای موجود درباره نتیجه جنگ و زمان پایان آن، با ناکامی مواجه شد. آنچه که در این میان بااهمیت است، اثر روانی شکست نیروهای نظامی عراق است. شکست این ارتش، آن هم بدین شکل مبتذل، برای بسیاری از ملی‌گرایان و اسلام‌گرایان کشورهای عربی، مرگ یک «رؤیا» و فروریختن یک «اسطوره» بود. عراق توانسته بود که با اتکاء به تواناییهای نظامی خود و کسب پیروزیهایی

چند، در دو دهه اخیر، به عنوان یک قدرت و عامل تأثیرگذار بر تحولات منطقه ای ظاهر شود. ارتش عراق از فرماندهان کارآزموده و سربازان زبده بهره می گرفت و به سلاحهای مدرن روسی مجهز بود، و البته تجسم آمال و آرزوهای ملت‌های سرخورده و تحقیر شده جهان عرب هم به شمار می رفت؛ ملت‌هایی که هنوز شکست‌های پیاپی ارتش‌های عربی را از اسرائیل از یاد نبرده بودند. گزافه نیست اگر گفته شود که ناکامی ارتش‌های عربی در چهار جنگ با اسرائیل موجب شد که «اسطوره» مرد قهرمان عرب در هم بشکند و در نتیجه «کاخ رؤیایی اعراب»^(۱) فرو بریزد. تداوم حیات اسرائیل هر چند بی ارتباط با پشتیبانی قدرتهای جهانی نبود، در عین حال ناتوانی اعراب را به طور مداوم به رخ می کشید، به ویژه آنکه ارتش‌های عربی حتی نمی توانستند در برابر عملیات‌های مقطعی و حملات ایذایی نیروهای نظامی اسرائیل واکنش مؤثری نشان دهند. مرد قهرمان عرب اینک چاره ای جز پذیرش واقعیت نداشت، نه سلاحهای مدرن و نه ایدئولوژیهای رنگارنگ هیچ یک نتوانستند به این خفت و تحقیر پایان دهند.

در همین زمان، ارتش عراق که در مقایسه با سایر ارتش‌های عربی از آسیب‌های جنگ با اسرائیل در امان مانده بود، به تدریج رشد می کرد و گسترش می یافت. رژیم عراق اگرچه پس از کودتای سال ۱۹۵۸ یک رژیم «نظامی» محسوب می شد، اما نقش ارتش در تمامی این سال‌ها یکسان نبوده است. به عبارت دیگر و از یک دید کلی، حیات نیروهای نظامی و نقش آنان را در صحنه سیاسی جمهوری عراق می توان به دو دوره ۱۹۶۸ - ۱۹۵۸ و پس از ۱۹۶۸ تقسیم کرد: ارتش عراق بین سالهای ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۸ نیرویی ملی و انقلابی به شمار می آمد که عوامل استعمار انگلیس را از بین برده است؛ عموم رهبران کشور در این دوره پیشینه و درجه نظامی قابل توجهی داشتند. اما پس از کودتای سال ۱۹۶۸ فقط احمد حسن البکر بود که درجه نظامی بالایی داشت و سایر رهبران عراقی از رده‌های پایین ارتش و یا اعضای دستچین شده حزب بعث بودند. در نتیجه، به مرور نقش ارتش در تحولات سیاسی، اجتماعی کاهش یافت و نیروهای نظامی به بازوی اجرایی حزب بعث، و یا بهتر بگوییم شخص صدام حسین، تبدیل شدند.

حزب که برای تحکیم و تداوم قدرت خود و کنترل مخالفان چاره ای جز اتکا به این ابزار نداشت، سه محور را به طور همزمان مورد توجه قرار داد: ۱- گسترش و تقویت تواناییهای کمی و کیفی ارتش؛ ۲- کنترل نیروهای نظامی برای جلوگیری از کودتا؛ ۳- بازسازی وجهه ملی و انقلابی ارتش. از این روست که می بینیم نفرات ارتش عراق در این دوره افزایش چشمگیری می یابد و در پی عهدنامه دوستی و اتحاد (آوریل ۱۹۷۲) نیروی زمینی و هوایی عراق به جدیدترین سلاحهای ساخت شوروی مجهز می شود. ضمناً برای آنکه نیروهای نظامی در پی کودتا

حقوق شهروندی اهالی سرزمین اشغال شده باید محفوظ بماند؛

ج- نیروی اشغالگر موظف است که در تصمیم‌گیریها، مصلحت مردم سرزمین اشغال شده را در اولویت قرار دهد؛

د- نیروی اشغالگر نمی‌تواند از نیروی انسانی و منابع طبیعی سرزمین اشغال شده، به سود خود یا در جهت منافع ملی خود بهره‌برداری نماید.

رئیس‌جمهور آمریکا با اعلام اینکه «نبرد عراق یک پیروزی در جنگ علیه ترور است» و با گنگ و معلق نگاه داشتن وضعیت صلح، سعی بر آن دارد که جنگ افغانستان، عراق و جنگهای احتمالی در پیش را اجزائی از یک کل، که همان «جنگ علیه تروریسم» است، تلقی نموده، تحت این سرپوش از مسئولیتهای محول شده توسط قوانین بین‌المللی شانه خالی نماید.

در راستای همین سیاست، دونالد رامسفلد، وزیر دفاع ایالات متحده، نیز در کابل اظهار داشت که «هنوز برخی از هسته‌های مقاومتی طالبان فعال می‌باشند» و این امر را توجیه‌گر تداوم حضور نیروهای آمریکایی در افغانستان دانست.

شایان ذکر است که در وضعیت صلح، سران پیشین حکومت عراق و افغانستان از حقوق «افراد حمایت» شده بهره‌مند بوده، می‌توانند در دادگاههای صالح به دفاع از خود بپردازند، در حالی که در وضعیت جنگ از چنین امتیازی برخوردار نمی‌باشند. آزادسازی چند هزار اسیر عراقی و معین کردن وضعیت حقوقی زندانیان افغانی و عرب در گوانتانامو نیز از جمله مسائلی

←

علیه رژیم برنیابند، مواردی چون اعطای امتیازات ویژه به فرماندهان نظامی، کنترل و آموزش ایدئولوژیک نفرات ارتش از طریق دفاتر سیاسی و نیز سازماندهی و تقویت نیروهای موازی (گارد ریاست جمهوری) در دستور کار قرار گرفت. اما بازسازی و جبهه انقلابی و عربی نیروهای نظامی عراق از همه جالب‌تر بود و البته نیازمند کسب موفقیت عملی.

در واقع، ارتش عراق در دهه ۱۹۶۰ میلادی به تدریج مقبولیت خود را از دست داد؛ شکست اعراب از اسرائیل، به ویژه در جنگ ۱۹۶۷، و جبهه ارتش عراق را نیز خدشه‌دار کرد و ناکامی در سرکوب کردهای شمال، توانایی آن را کاملاً زیر سؤال برد. موفقیت عملی در روزهای نخست حمله به ایران در سال ۱۹۸۰ (۱۳۵۹) به دست آمد. عراق که زمان را برای تحقق اهداف منطقه‌ای خود مناسب می‌دید، برنامه تهاجم همه‌جانبه و سراسری به خاک ایران را عملی کرد و توانست با استفاده از بی‌ثباتی سیاسی و ضعف نیروهای نظامی ایران، پیروزیهای چشمگیری در روزهای نخست نبرد به دست آورد. دستگاه تبلیغاتی عراق به همراه تعدادی از کشورهای عربی منطقه که از پیامدهای انقلاب ایران بیمناک بودند، بلافاصله این جنگ را به عنوان نبرد امت عربی با دشمنانش تفسیر کردند و ارتش عراق چونان نیرویی پیروزمند معرفی شد که توانسته است مقتدرانه در مقابل حمله نیروهای مهاجم ایستادگی کند و مرزهای عربی،



اسلامی را حفظ کند. استفاده از واژگانی چون «قادسیه» و یادآوری اسطوره‌هایی مانند «خالدبن ولید» و «صلاح‌الدین ایوبی» نیز پیوندی میان زمان حال و گذشته باشکوه ایجاد می‌کرد و پیروزی سریع را به امت عربی، و نه فقط ملت عراق، نوید می‌داد. بمباران نیروگاه اتمی عراق توسط نیروی هوایی اسرائیل بر محبوبیت عراق در میان اعراب افزود، گویی این ارتش، مرزبانی است که همزمان در دو جبهه می‌جنگد.

با استناد به پیروزیهایی که در ابتدای جنگ با ایران به دست آمده بود و البته به مدد تبلیغات دامنه‌دار، «تصویر عراق به عنوان عنصر مذکر جهان عرب»^(۳) مطرح شد و ارتش عراق، همان معجزه‌گری معرفی شد که بسیاری از مردم کشورهای منطقه انتظارش را داشتند؛ نیروی نظامی پرتوانی که بتواند به تحقیرها و شکست‌ها پایان دهد و حافظ اعراب در مقابل دشمنان باشد. «در منطقه‌ای که رجزخوانی جنگی و جبهه‌ای روزمره دارد، ولی تمامی جنگ‌هایش نیز با شکست یا تقاضای آتش‌بس توأم بوده است، اینک تنها چیزی که مطرح نبود هدف نهایی عراق از این جنگ بود. صرف اینکه عراق این همه سال جنگ کرده بود، حالتی افسانه‌ای بدان بخشید و بالاخره هنگامی که ایران با آتش‌بس موافقت کرد، صرف بیان این آمادگی، عراق را از نظر اعراب پیروز و مظفر گردانید، هر چند که در این اثنا هیچ‌یک از خواسته‌های عراق نیز برآورده نشده بود.»^(۳)

جنگ با ایران در سال ۱۹۸۸ (۱۳۶۷) پایان یافت و ارتش عراق اگر پیروزی در خوری به دست نیاورد، دست کم وجهه‌ای تثبیت شده در جهان عرب پیدا کرد. حمله به کویت در اوت ۱۹۹۰ مجالی دیگر برای قدرتمایی این نیرو بود. این قدرتمایی چندان طولانی نشد، چون نیروهای متحدین توانستند طی عملیات «طوفان صحرا» نیروهای عراقی را به سرعت شکست دهند و عقب برانند. اگر پیشروی نیروهای متحدین در خاک عراق متوقف نمی‌شد، بعید بود که مقاومت چندان از سوی عراقیها صورت گیرد، اما مسئله جالب‌تر، وجهه‌ارتش عراق بود. از این زمان به بعد، نیروهای نظامی این کشور چهره دوگانه‌ای پیدا کردند. از سویی محبوبیت این ارتش در میان بسیاری از مردم منطقه، به‌رغم حمله به کویت و سپس شکست از نیروهای متحدین، افزایش یافت؛ صرف رویارویی با ارتشهای غربی و نیز موشک‌پرانی به اسرائیل، برای آنان غرورآفرین بود. حتی چند تن از فلسطینیها در آن ایام، پسران تازه متولد شده خود را «صدام» نام نهادند.^(۴) به هر حال، به خطراتدان منافع غرب و امنیت اسرائیل مرهمی بر زخمهای کهنه بسیاری از ملی‌گرایان و اسلام‌گرایان عرب بود، به‌ویژه که آمریکا، اسرائیل را از پاسخگویی و دخالت در جنگ باز داشته بود و اسرائیلیها حالت ناظری نگران، عصبی و دست و پا بسته را پیدا کرده بودند. فوآد عجمی به درستی می‌نویسد: «اعراب، وی [صدام] چون پیک و

۵۰

است که در وضعیت صلح تعهدات قانونی متفاوتی برای آمریکاییان به دنبال دارد.

هر چند که جامعه بین‌المللی، کمیته بین‌المللی صلیب سرخ (ICRC) و کوفی عنان، دبیر کل سازمان ملل، ایالات متحده آمریکا را «قدرت اشغالگر» و ملزم به پذیرش مسئولیتهای قانونی مربوطه می‌دانند، و اشنگتن همواره، ضمن رد این ادعا، خود را نیروی «رهایی‌بخش» (Liberator) معرفی نموده است؛ لفظی که در قوانین بین‌الملل، از جمله در متون کنوانسیون ژنو و لاهه تعریف نشده می‌باشد. با اجرای دکترین «جنگ مداوم» علیه دشمن سایه، ایالات متحده نه تنها به سرکوب بی‌سابقه نهادهای مدنی و دموکراتیک داخلی خود پرداخته، بلکه تعادل نسبی ایجاد شده توسط قوانین بین‌المللی را نیز مخدوش نموده است. بسیاری از کارشناسان حقوق بین‌الملل معتقد هستند که با عدم محافظت از موزه‌ها و بناهای تاریخی - فرهنگی عراق، و با عدم انجام اقدامات لازم جهت پیشگیری از غارت میراث ملی آن کشور، ایالات متحده و نیروهای ائتلافی به نقض بارز قوانین «اشغال» دست زده‌اند.

۲- با توجه به اینکه محور اصلی آغاز عملیات نظامی علیه عراق، ادعای آمریکا مبنی بر وجود سلاح کشتار جمعی در این کشور بوده، اعلام پیروزی قطعی نیروهای ائتلافی تنها وقتی میسر خواهد بود که ایالات متحده بتواند به صراحت «خلع سلاح» بودن عراق را اثبات نماید. از آنجایی که نیروی ائتلافی تا به امروز، در کشف چنین سلاحی ناکام بوده است، عملاً اعلام پیروزی با پایان جنگ، امکان‌پذیر نمی‌باشد.



نشانه جدّ و جهد عرب در نظرمی گرفتند. افراد ساده لوح او را مانند رابین هود می‌دانستند، یک صلاح‌الدین انتقام‌گیرنده که فرانکها [فرنگیها] و همدستان محلی شان را می‌کشد و مرزهای استعماری تحمیل شده از پس جنگ جهانی اول را از بین می‌برد».^(۵)

از سوی دیگر، وجهه ارتش در داخل عراق کاملاً مخدوش شد. سرکوب دامنه‌داری که تاکنون فقط متوجه کردهای ناراضی بود، از سال ۱۹۹۱ به بعد دامن شیعیان عراق را هم دربرگرفت و کارکرد اصلی ارتش این کشور را نمایان کرد. شیعیان به عنوان بزرگ‌ترین گروه مذهبی در عراق که از کنترل، مراقبت و سرکوبهای مقطعی رژیم به تنگ آمده بودند، دست به شورش زدند، به ویژه کربلا و نجف شاهد وسیع‌ترین و مهم‌ترین اعتراضات مردمی بود. ارتش برای مقابله با شیعیان معترض از تمامی امکانات خود استفاده کرد و شورش را به شدیدترین وجهی سرکوب کرد. از این زمان به بعد، به مصداق ضرب‌المثل فارسی «از دور دل می‌برد، و از نزدیک زهره را»، ارتش عراق برای بسیاری از مردم این کشور نیرویی سرکوبگر و وحشت‌زا بود، ولی برای بسیاری از اعراب منطقه، قدرتمند و غرورآفرین.

اعراب منطقه مسرور از قدرتمندی ارتش عراق و رویارویی آن با نیروهای متحدین، متوجه نشدند که گسترش تواناییهای کمی و کیفی این ارتش، به ویژه در زمان جنگ با ایران،

پانوشت‌ها

- ۱- نام کتاب مشهور فؤاد عجمی، رک:
- Fouad Ajami, The Dream palace of the Arabs, (New York: Pantheon Books, 1998).**
- ۲- عصام الخفاجی، «جنگ و جامعه؛ عراق در مسیر نظامی شدن»، گفتگو، شماره ۲۳، بهار ۱۳۷۸، ص ۷۲.
- ۳- همان.
- ۴- در جریان اختلاف عراق و سازمان ملل متحد بر سر بازرسی از کاخهای ریاست جمهوری عراق (۱۹۹۸)، گزارشگر «فرانس پرس» از پایتخت اردن گزارش داد که «بازار فروش پیراهنهای منقوش به عکسهای صدام در امان بسیار داغ است. روی این پیراهنها چهره صدام حسین روی نقشه جهان عرب چاپ شده است... در جریان جنگ خلیج فارس نیز هزاران عدد از این پیراهنها در اردن به فروش رفته است. صدام از نظر بسیاری از اعراب یک قهرمان به شمار می آید. پیراهنهای صدام به قیمت ۳ دلار و به همراه یک سنجاق سینه مجانی با عکس او به فروش می رسند. ساعتی منقش به عکس صدام نیز در معرض فروش قرار گرفته اند.» رک: روزنامه جامعه، شماره ۱۶، ۱۳۷۶/۱۲۷.
- 5- Fouad Ajami, "Iraq & the Arabs' Future," Foreign Affairs, January/ February 2003, in: <http://www.Foreignaffairs.org>.**
- ۶- برآورد شده است که عراق در طول جنگ با ایران، بیش از ۶۰ میلیارد دلار کمک از کشورهای عربی دریافت کرد. رک: محمود سریع القلم، «تیین مبانی سیاست خارجی عراق»، فصلنامه خاورمیانه، شماره ۵، تابستان ۱۳۷۴، ص ۳۹۰.
- ۷- اینکه ارتش، همچون حزب بعث و اصولاً تمامی نهادهای حاکم، صرفاً ابزاری در دست صدام حسین بوده، نکته ای است که بسیاری از کارشناسان بر آن تأکید کرده اند. جالب اینجاست که در بررسی تحولات جنگ ایران و عراق در کنگره نهم حزب بعث نیز این مسئله بیان شده است: «طبق برنامه طرح ریزی شده در تمام کارزارها و برخوردهایی که روی داد هرگز رهبری عراق غافلگیر نشد، به گونه ای که غافلگیری بتواند در وضع استراتژی در میدانهای نبرد مسائلی را پیش بیاورد که تصورش نشده و یا پیش بینی نشده باشد. همیشه صدام حسین خود طرحهای سیاسی و نظامی را پی ریزی کرده و مسائل مورد لزوم را بر مبنای بدترین احتمالات بررسی کرده است.» رک: روزنامه جمهوری اسلامی، شماره ۵۸۷۵، ۱۳۷۸/۶/۳۰.
- تا اندازه زیادی مرهون حمایتهای آشکار و پنهان کشورهای عربی بوده است، لذا این رشد و موفقیت را نباید پدیده ای واقعی و همیشگی تلقی کند.^(۶) اتفاقاً شکست در جبهه کویت بیانگر این واقعیت بود و ضعفهای ارتش عراق را بیش از پیش نشان داد. اینان از سوی دیگر، از یاد بردند که ارتش، در نهایت، ابزاری در دست صدام حسین است؛ یعنی نیرویی است تحت هدایت و کنترل یک «فرد». آشکار است که چنانچه این «فرد»، بنا به هر دلیلی، ناتوان از تصمیم گیری سریع و مناسب باشد، چنین ارتشی نمی تواند خلاقیت چندانی به خرج دهد.^(۷)
- به هر حال با پایان جنگ در عراق و فرونشستن گرد و غبارها، سکوتی آمیخته با حیرت در کشورهای عربی حاکم شد. شکست ارتش عراق بیش از همه برای کسانی شگفت آور بود که دل به مقاومت و موفقیت آن بسته بودند و فراموش کرده بودند که این نیرو در سالیان اخیر فقط برای سرکوب داخلی و قدرتمایی برای همسایگان کارایی دارد. شاید گمان بر این بود که جنگ با مهاجمان همانند «دفاع روسها از استالینگراد»، در جریان جنگ جهانی دوم، است، اما آنچه در عمل اتفاق افتاد، همچون اشغال ایران در اوت ۱۹۴۱ (شهریور ۱۳۲۰) بود. این شکست، در واقع، نقاب را از چهره واقعی ارتش عراق کنار زد و یک بار دیگر کاخ رؤیایی اعراب را ویران کرد.